

# یغما

شماره هشتم

آبان ۱۳۲۹

سال سوم

مجتبی مینوی

این مقاله برای روزنامه «وطن» از جراید شهر استانبول نوشته شده بود و خطاب آن باهل ترکیه است و ترجمه اش پنج هفته پیش در روزنامه وطن منتشر گردید .  
یغما

## شهر کتبخانه ها

بنده از اهل سیاست نیستم تا در این شهر شما دنبال مقاولات سیاسی و استعمال اصول دیپلماسی باشم ، سرم از برای منازعات شیعه و سنی درد نمی کند تا با جدلیون به کشمکش مشغول شوم ، بفرض اینکه اوضاع اجتماعی و اقتصادی ترکیه احتیاجی بترمیم داشته باشد بنده استحقاق آن را ندارم که نقشه اصلاح امور شما را طرح و پیشنهاد کنم ، چشم از برای بد دیدن باز نکرده ام تا از هر چه می بینم رو ترش کنم ، مردی هستم از اهل جمهوری علم و معرفت که باینجا فقط برای کسب آمده ام ، ولیکن نه آن کسب و تجارتمی که در آن ، انتفاع یک نفر موجب حرمان دیگری بشود ، خیر ، مایه و سود تجارت من علم و معرفتست که هر چه از آن داد و ستد شود برفع طرفین است ، و از آنچه بنده می طلبم بحمدالله درین سرزمین آن قدر هست که اگر من مدتی

العمر از آن بخورم با خورش نخواهم رسید و از شما هیچ کم نخواهد شد .  
 من برای کتب باینجا آمده‌ام و ترکیه شما و بالخصوص استانبول شما آن قدر  
 که ازین حیث ثروتمند است از هیچ حیث نیست . گنج فنا ناپذیری بوسعت اقیانوس  
 کبیر در کتب کتابخانه‌های شما و دیعه نهاده‌اند و من بامید آنها آمده‌ام . نه باین قصد که  
 آنها را از شما بگیرم و ببرم ، خیر ، هم بنده آرزوی چپاول ندارم و هم گنجهای شما را  
 نگهبانان آگاه و بیدار ، مانند اژدهاهای مستحفظ گنجها که در قصص خوانده‌اید ، بخوبی  
 حفاظت می‌کنند ،

اما چه اژدهاهائی ! نه از آن جنسی که آتش از حلقومش زبان‌های می‌کشد و آدمی را  
 بیک طرفه‌العین خاکستر می‌کند ، خیر ، اژدهاهای مهربان و خلیق و خوش زبان و  
 خنده رو و حاضر خدمت ، که خدا گوئی آنها را از خیر محض آفریده است تا مهمانان  
 بیگانه را بلطایف الحیل بدام آورده درون گنج خود ببرند و گوهر های گرانبهای علم و  
 معرفت را که بآنها سپرده شده است بترغیب و تشویق فراوان در دامن آنها بریزند ، و  
 حتی برای رفع تلخی مطالعه چای و نقل و انجیر و بستنی هم بآنها ضمیمه کنند .

افسوس که من عمر ندارم تا از این کتب خطی هزار ساله و نصد ساله تا  
 دوست ساله و صدساله شما آن قدر که آرزو و طمع دارم استفاده کنم ، مهلت کم است و  
 عمر کوتا هست و علم دریای نسا پیدا کنار است ، ناچار باید که هر کس آن قدر که  
 می‌تواند حمل کند از این دریا درو مروارید برچیند و باقی را بدیگران بگذارد . اما  
 کتاب آن ثروتمست که قرنهای متمادی نسلهای متعدد میتوانند از ان منتفع شوند  
 بی آنکه بسرمايه اصلی نقصان و زیانی عاید شود . یعنی از ان نسخه بنویسند یا عکس  
 بگیرند و از روی آن چاپ و منتشر کنند تا عالمیان بهره ور شوند . حتی آنکه بسیاری  
 از اوقات ( چنانکه درین دو ماهه در کتبخانه‌های استانبول بر من کرا را مبرهن شده است )  
 کتابی که بطول زمان و از اثر موربانه و رطوبت و خوردگی مرکب نزدیکست که از  
 هم متلاشی و غیر منتفع بشود بواسطه نسخه برداری و عکس برداری و چاپ و انتشار از  
 برای نوع بشر حفظ میشود چنانکه اگر اصل آن نیز نابود شود ضرری بجائی  
 نخورده باشد .

حکومت من خواست که بنده از لندن باستانبول سفر کنم و در سر راه بازگشت بوطن اندک زمانی در این شهر اقامت کنم و کتبخانههای گرانبهای این شهر را که مشهور جهان و مایه غبطه عالمیان است زیارت کنم و از کتبی که در آنها محفوظست و بالخصوص از کتب فارسی که آنجا هست و ما در خود ایران نسخی از آنها نداریم فهرستی مرتب کنم تا وقتی که بخواهیم از آنها برای تصحیح و چاپ و انتشار نسخه یا عکس بگیریم رهنمائی داشته باشیم .

وارد اینجا شدم ، و با آنکه زبان نمی دانستم ( هنوز هم نمیدانم و تصور نمیکنم که هیچ کس بتواند در دو ماه ترکی دان بشود ) از آن ساعت که با بکتبخانه ایاصوفیه گذاشتم تا باهروز از همه کس - از کوچکترین مأمور و کتابدار و مدیر کتبخانه گرفته تا مدیر عمومی کلیه کتبخانههای ترکیه و استادان اونیورسیتیه - جز همراهی و رهنمائی و مهربانی و تسهیل و وسایل کار چیزی ندیدم . بختم بلند بود که از ابتدا يك فرشته خصلت هادی من و زبان گویای من و معرف من شد ، اما چون میدانم که او باید این عرایض را ترجمه کند در باره خودش بیش ازین چیزی عرض نمیکنم .

اما کتبی که مورد علاقه ماست در همین يك شهر ترکیه بقدری زیاد است که در عرض دو ماه که سهل است در مدت دو سال هم من بهمین قدر که فهرست جامع و معرفی از آنها تهیه کنم موفق نخواهم شد ، تازه ترکیه شهرهای دیگری هم دارد که از حیث کتابهای خطی غنی است و آرزو دارم که قبل از مرگ آنها را نیز ببینم . ده دوازده هزار نسخه خطی فارسی در کتبخانههای همین «شهر کتبخانهها» موجود است و علاوه بر آنها هزارها کتاب عربی و اسناد و دفاتر ترکی راجع بایران موجود است که حق اینست ما آنها را بشناسیم و هر گاه وسایل فراهم بشود از آنها عکس بگیریم ، و اینها در فهرستهای قدیمی که برای کتبخانهها ترتیب داده اند چنان وصف نشده است که ما را از دیدن و بر رسیدن یکایک آنها مستغنی کند و فهرست جدیدی که وزارت معارف ترکیه تحت نظر مدیران و نویسندگان و دانشمندان کافی و قابل مشغول تهیه و چاپ کردن آنها شده است

هنوز تا ده بیست سال دیگر تمام نخواهد شد. بنابراین بنده تمام روزهای اقامتم را در این شهر تا حدی که ممکن بود به بررسی کردن این کتابها گذرانیدم، و چه لذت و مشغولیتی ازین بالاتر! اگر غصه‌ای دارم از اینست که مهلت چرا باین زودی سر آمد. چه غم اگر شهر استانبول زیاده پرصداست و بالخصوص غوغای تاکسیها وناله و غرش کشتیها گاهی سلب استراحت می‌کند، درون سالون سلیمانیه آرام و راحت بخش است. حتی گاهی که در قرائتخانه کتبخانه ملت از کثرت آرامش و بی‌صدائی یا بر لثر سنگینی غذا ممکنست خواب بر انسان مستولی شود ممنون هم میتوان شد که يك اتومبیل آمبولانس از خیابان بگذرد و شیون و ضجه‌ای بلند کند.

اگر بعضی روزها گرمای هوا تحمل‌ناپذیر میشود چه باک، گوشه‌خنک و خلوتی که در زیر گنبد آسمان آسای ایا صوفیه برای خوانندگان فراهم کرده‌اند تلافی می‌کند. اگر شب در سالن هتل بانگ رادیو چنان بلند است که بهفت خانه دورتر هم میرسد غصه نیست، چون روز بعد را میتوان از صبح تا شب در زیر سقف زیبا و طالار با روح قوجا راغب پاشا عصبهای کش آمده را استراحت داد، و بعد از آنکه انسان چند ساعتی را در کتبخانه او نیورسسته صرف مطالعه افکار گذشتگان کرده است میتواند در زهر بلوط بلند و سبز و خرم (که آن را چنار می‌نامند) و در میدان باصفای بایزید با عزیز بیگ و مصطفی بیگ و مظفر بیگ و عبدالباقی بیگ بصرف چای و قهوه و شنیدن سخنان شیرین و لذت بخش رفع ملالت کند، یا با عصمت بیگ و حیدر بیگ و ابراهیم بیگ بهالم آب سری بزند، یا در کنج دنج زکسی ولیدی افندی و اسمعیل حکمت افندی گفته‌های پرمغز و اطلاعات نادر و ذی‌قیمت کسب کند بقول شاعر ماسیخ سعدی:

زمانی درس علم و بحث تنزیل      که باشد نفس انسان را کمالی

زمانی شعر و شطرنج و حکایت      که خاطر را بود دفع ملالی

خلاصه آنکه در این دو ماه در این شهر شما با آنکه من تنها آمده بودم و در ابتدا هیچ آشنائی نداشتم يك آن حس غربت نکردم، و مثل این بود که در میان قوم خود و با خویشان و دوستان و آشنایان خود زندگی می‌کنم. چرا، تفاوتی بود، اما از این حیث که چون مهمان و مسافر بیش از حد استحقاق بمن محبت و مهربانی

ابراز کردند. ازین گذشته دیگر خیال نمی‌کنم احدی هرگز بمن بچشم یگانه نگاه کرده باشد، و بنده هم در اینجا دوستانی یافته‌ام که محبتشان هرگز از قلب من زایل نخواهد شد.

دست و پاگیره عمده من خیال میکردم ندانستن زبان باشد، اما آن هم بحمدالله خیال واهی بود. اولاً عمده فارسی‌دانها و ایران‌دوستها درین شهر بسیار بیش از آنست که در بدو نظر ممکنست بخاطر خطور کند، از پیران هشتادساله تا جوانان سی‌ساله فراوان دیده‌ام کسانی را که تعلیم فارسی کارشان نیست و ادعای فارسی‌دانی نمیکنند و مع هذا بزبان ما تفهیم و تفهم می‌توانند کرد، و تلفظ ایشان مصداق شعر شاعر ماست که «ترکان پارسی گو بخشندگان عمرند». ثانیاً با همان چند کلمه‌ای که بتدریج از زبان ترکی یاد می‌گرفتم هر گاه جمله ناقص دست و پاشکسته‌ای هم میساختم چون مستمعین من با ادب و حوصله گوش می‌دادند از عجز خود خجالت نمی‌کشیدم، و چون ذهن تند و هوش تیز آنها مقصود مرا زود درمی‌یافت احتیاجی بیسط و تفصیل حس نمی‌کردم.

در ابتدای این مقال عرض کردم که من از اهل جمهوری علم و معرفتم. از هموطنان خود در این شهر فراوان دیدم، و مقصود و مراد مرا آنها همیشه بهتر از خود من بیان میکردند و باین عقیده بهتر از من گرویده اند که ما بین ایران و ترکیه علایق فرهنگی و زبانی و ادبی و دینی و علمی و روابط همسایگی و اقتصادی قدیم بیشتر از آنست که سوء تفاهمهای مردان سیاست بتواند آنها را متزلزل کند، بخصوص که فعلاً در سر دستگاه سیاست ترکیه یکی از همان اهل جمهوری علم و معرفت قرار دارد که بنده در کنگره فردوسی در ۱۹۳۴ با او آشنا شدم و بحضورش ارادت پیدا کرده‌ام.

ما افراد جمهوری علم و معرفت باید در اینجا و در آنجا گرد هم آیم و با هم ارتباط صمیمی و دائم داشته باشیم و علقه مودت و محبت را روز بروز محکمتر کنیم و به تخمهای مجادلات سیاسی مجال نشو و نما ندهیم. شما با شعرا و نویسندگان و اهل فضل و ادب مملکت ما آشنا شوید و آثار قلم ایشان را بزبان خود بخوانید و ما با شعرو شرمفکرین امروزی ترکیه و با تحقیقات دانشمندان شما آشنا شویم. همچنانکه از ایران درین چند ساله بیش از صد و پنجاه محصل باین مملکت آمده است و فضلی

ما بدیدن شهرهای شما آمده‌اند شما هم محصل بایران بفرستید و محققین شما بیلاذ  
ماسفر کنند . مابین کتبخانهای ما دو ملت و دانشگاههای ما و وزارت معارف مامبادله  
مطبوعات و اطلاعات ، و کنفرانسهای حل مسائل مشترک تشکیل شود . بدردیکندیگر  
برسیم و مانند دو برادرانم یکدیگر را بخوریم .

وسيلةٔ بهبود احوال هر قوم مفرد را من همان تعلیم و تربیت میدانم و بس ؛ و  
چارهٔ اختلاف مابین اقوام و طریقهٔ ایجاد محبت و حسن تفاهم در میان ملل نیز باتفاق  
عقلا همان طریقهٔ علم و معرفتست و بس . امیدوارم که خوانندهٔ عزیز هم درین نظر با  
ما مردمان جمهوری علم و معرفت موافق و همعقیده باشد .

از نسخهٔ تفسیر خطی قدیمی  
کتبخانهٔ ملی رشت

## عروس گربه دوست

یکی از ملوک خراسان دختری را از آن ملکی از ملوک بارس بخواست عقد  
ببستند و سالها انتظار کردند تا برك جهاز دختر راست کنند بس دختر را بفرستاد با  
جهاز بسیار دویمت شتر در بنهٔ آن جهاز و صد غلام و صد کنیزك ترك با او برنشستند  
و بار آن شتران همهٔ توزی و دیبهای رومی چون عروس بجانب خراسان رسید شوهر  
او حاجبهٔ را باستقبال فرستاد گفت بنکر تا آن عروس ما را چگونه یابی و همت او را بچه  
باز بسته یابی و بیش از آنک او در حد ولایهٔ مادر آید ما را خبر کن آن حاجبه برفت عروس را  
دید در محفهٔ نشسته و روی بوشینه برفت و در روز شوهر بذو رسانید او را دید کربهٔ  
در بیش او نشانده و کردن بندی زرین در کردن او کرده و با او بازی میکرد و همکی  
بذو مشغول شده آن حاجبه باز آمد ملک را خبر داد ملک در ساعت بنجاه هزار  
دینار که نیمهٔ مهر او بود در بنج بدره کرد و بیش او فرستاد و طلاق نامه بنوشت و گفت هم  
از آنجا باز کرد که همت او مشغول کربه ایست آنرا که همت کربه بود همان کربه ارزد  
و هم صحبت چون منی را نسزد .